



کوچک مرد بزرگ

خاطرات و زندگی نامہ شہید وحید جعفری

وَحْسَابُنِ مَرْثَدٍ وَابْنِ مَرْثَدٍ اِنَّ اللّٰهَ اَرَادَ اَنْ يَّجْعَلَكَ نَبِيًّا وَلِيُزَيِّنَ لَكَ
اَلْحَيٰتَ الْاٰخِرَةَ لِيَاْتِيَ بِكَ فِيهَا اٰيٰتٍ مِّنْ رَّبِّكَ لَعَلَّكَ تَهْتَدُ

نویسندگان: محمد حسین جلیلی پور و محمد حسین صادقی

خاطرات و زندگی نامہ شہید وحید جعفری نویسندهگان: محمد حسین جلیلی پور و محمد حسین صادقی انتشارات ہدھد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بسم رب الشهداء و الصديقين

کوچک مرد بزرگ

خاطرات و زندگی نامه شهید وحید جعفری

پژوهش و نگارش:

محمد حسین جلیلی پور، محمد حسین صادقی

انتشارات هدهد / زمستان ۱۳۹۸

عنوان کتاب و نام پدیدآور: کوچک مرد بزرگ: خاطرات و زندگی نامه شهید وحید جعفری / پژوهش و نگارش محمدحسین جلیلی پور ۱۳۶۵، محمدحسین صادقی ۱۳۳۹.

مشخصات نشر: زرقان: انتشارات هدهد، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۹۶ ص. مصور ۵۰۰۰۰ ریال؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۰۸-۱۳-۶

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

عنوان دیگر: خاطرات و زندگی نامه شهید وحید جعفری.

موضوع: جعفری، وحید، ۱۳۴۸ - ۱۳۶۵.

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهیدان

موضوع: Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Martyrs

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- خاطرات

موضوع: Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Personal narratives

موضوع: شهیدان -- ایران -- بازماندگان -- خاطرات

موضوع: Martyrs -- Iran -- Survivors -- Diaries

رده بندی کنگره: ۱۶۲۶DSR / ج۷۴۵ ج۸ ۱۳۹۷

رده بندی دیویی: ۰۸۴۳۰۹۲/۹۵۵

شماره کتابشناسی ملی: ۵۲۹۵۰۳۷



شناسنامه کتاب

نام کتاب: کوچک مرد بزرگ

خاطرات و زندگی نامه شهید وحید جعفری

نویسندگان: محمدحسین جلیلی پور، محمد حسین صادقی

امور هنری، طرح جلد و صفحه آرائی: علیرضا زارع

تیراژ: یکهزار نسخه / چاپ اول: زمستان ۱۳۹۸

ناشر: قم - هدهد ۰۹۱۷۶۱۱۲۲۵۳

چاپ: ولی عصر، قم

شابک: 978-964-2508-13-6

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است ©

www.zarghan.blog.ir

فهرست مطالب

۱۰.....	مقدمه ناشر.....
۱۳.....	نگاهی اجمالی به عملیات کربلای ۴.....
۱۵.....	روایت محسن رضایی از عملیات کربلای ۴.....
۱۵.....	روایت یحیی رحیم صفوی از عملیات کربلای ۴.....
۱۶.....	روایت دیوید کریست از عملیات کربلای ۴.....
۲۰.....	اطاعت از ولایت فقیه.....
۲۰.....	عجین شدن ولایت فقیه در زندگی.....
۲۰.....	بصیرت و امام شناسی.....
۲۱.....	سرمشوق گرفتن از زندگی معصومین.....
۲۱.....	مبارزه با دشمنان اسلام.....
۲۲.....	سن تکلیف جهاد.....
۲۲.....	توجه به عاشورا.....
۲۳.....	توجه به مصیبت اهل بیت (ع).....
۲۳.....	قرآن و نقش آن در زندگی شهید.....
۲۴.....	روزه.....
۲۴.....	پایین کشیدن عکس شاه.....
۲۴.....	شجاعت.....
۲۵.....	درس در کنار کار.....
۲۵.....	اهمیت دادن به کتاب و کتابخوانی.....
۲۵.....	نگوئید بدبخت.....
۲۵.....	ناهار دو نفر را بگذار.....
۲۶.....	حجاب.....

- ۲۶..... نماز اول وقت.....
- ۲۶..... کمک به دیگران.....
- ۲۷..... اخلاق شهید از نظر خانواده و دوستان و هم‌زمان.....
- ۲۷..... کمک به فقیر.....
- ۲۷..... ایثار.....
- ۲۸..... رابطه با دوستان.....
- ۲۸..... دوست داشتنی ترین دوست.....
- ۲۹..... حالیت طلبی از دوستان.....
- ۲۹..... احترام به پدر و مادر و بزرگترها.....
- ۲۹..... کمک به نابینا.....
- ۳۰..... ورزش در زندگی شهید.....
- ۳۰..... تشکیل تیم فوتبال.....
- ۳۱..... گذشت و فداکاری.....
- ۳۱..... مصمم بود.....
- ۳۲..... بصیرت و دشمن شناسی.....
- ۳۲..... احساس کردن حلاوت شهادت.....
- ۳۳..... از آموزش تا شهادت.....
- ۳۳..... شب آخر.....
- ۳۳..... وداع با دنیا.....
- ۳۴..... پدر جان بگذار من بروم.....
- ۳۴..... چرا این پسر نمی آید؟.....
- ۳۵..... توجه پدر و مادر به نام گذاری اسلامی.....
- ۳۵..... جنگ وظیفه شرعی و انسانی.....
- ۳۶..... دگرگونی در شهید وحید جعفری.....

خاطرات و زندگی‌نامه شهید وحید جعفری / صفحه ۷

- ۳۶..... جعبه شیرینی
- ۳۷..... مصاحبه با شهید وحید جعفری ۱
- ۳۷..... مصاحبه با شهید وحید جعفری ۲
- ۳۷..... خاطرات شهید از زبان همزمانش
- ۳۸..... مرخصی بودار
- ۴۰..... مفقود شدن جنازه
- ۴۰..... پیدا شدن جنازه
- ۴۰..... شهادت
- ۴۱..... پیدای پنهان
- ۴۲..... وصیت‌نامه شهید وحید جعفری
- ۴۳..... مهمترین نکات وصیت‌نامه شهید
- ۴۳..... ارتباط بین مسجد و جبهه
- ۴۳..... مهمترین نکات در نامه‌های شهید
- ۴۴..... قوام دین
- ۴۶..... مدارک و عکس‌های شهید وحید جعفری
- ۸۷..... اسامی و تمثال شهدای گرانقدر شهر لپوئی
- ۹۵..... آمار و اطلاعات شهدای گرانقدر شهر لپوئی بر اساس سال تاریخ شهادت
- ۹۶..... نمائی از آرامستان شهر لپوئی و گلزار مطهر شهدا

قسمتی از بیانات مهم حضرت امام خامنه ای در دیدار جمعی از خانواده‌های شهدا در تاریخ ۱۳۷۶/۲/۱۷

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یقیناً فضیلت خانواده‌های مکرم شهدا از لحاظ عظمت، بلافاصله پشت سر فضیلت شهداست. شما خانواده‌ها، سنگرداران شهادت و مرزداران فضیلت در طول دوران دفاع مقدس بوده‌اید و روحیه شما و فرزندان شهدا توانسته است در طول دوران دفاع مقدس و بعد از آن، عظمت نظام اسلامی و روحیه والای ملت بزرگ ایران را حفظ کند و روحیه دشمنان را تضعیف نماید. آنچه که مهم است، حفظ راه شهداست؛ یعنی پاسداری از خون شهدا. این، وظیفه اول ماست. در قبال شهدا، همه هم موظفیم. نه این که بعضی وظیفه دارند و بعضی ندارند. البته کسانی که مسؤولیتی دارند و شانه‌های آنها زیر بار مسؤولیتهای بزرگ یا کوچک قرار گرفته است، وظیفه بیشتری دارند. شهید، چیز عظیم و حقیقت شگفت‌آوری است. ما چون به مشاهده شهدا عادت کرده‌ایم و گذشته‌ها و ایثارها و عظمتها و وصایا و راهی که آنها را به شهادت رساند، زیاد دیده‌ایم، عظمت این حقیقت نورانی و بهشتی برایمان مخفی میماند؛ مثل عظمت خورشید و آفتاب که از شدت ظهور، برای کسانی که دائم در آفتابند، مخفی میماند.

در دوران گذشته، وقتی که یک نمونه از این نمونه‌های شهدای امروز ما، از تاریخ صدر اسلام انتخاب و معرفی میشد و شرح حال او بیان میگردید، تغییر واضح و شگفت‌آوری در دلها و جانها و حتی در همها و نیتها به وجود می‌آورد. هر یک از این ستارگان درخشان، میتواند عالمی را روشن کند. بنابراین، حقیقت شهادت حقیقت عظیمی است. گاهی رنج و زحمت زنده نگهداشتن خون شهید، از خود شهادت کمتر نیست. رنج سی ساله امام سجاد علیه الصلوة والسلام و رنج چندین ساله زینب کبری

علیه‌اسلام از این قبیل است. رنج بردند تا توانستند این خون را نگه بدارند. بعد از آن هم همه ائمه علیهم‌السلام تا دوران غیبت، این رنج را متحمل شدند. امروز، ما چنین وظیفه‌ای داریم. البته شرایط امروز، با آن روز متفاوت است. امروز بحمدالله حکومت حق - یعنی حکومت شهیدان - قائم است. پس، ما وظایفی داریم.

این جوانانی که در جبهه‌های جنگ، در گرمای خوزستان، در زیر آفتاب شصت و پنج درجه حرارت و یا در سرمای کردستان، بر روی کوه‌های پر از برف، رفتند و جان را فدا کردند، همه‌شان خانه داشتند، زندگی داشتند، پدر و مادر مهربان داشتند، بعضی همسر عزیز و نازنین داشتند، بعضی فرزندان و جگر گوشگان داشتند، آسایش داشتند، آرزو داشتند؛ اما همه را گذاشتند و رفتند. ما که میخواهیم پیام آنها را بگیریم، پیامشان چیست؟ پیام این است که اگر میخواهید خدا را از خودتان راضی کنید و وجودتان در راه خدا مفید واقع شود و مقاصد و اهداف عالی ربوبی و الهی درباره عالم آفرینش تحقق پیدا کند، باید خودتان را در مقابل اهداف الهی ندیده بگیرید. پیام شهیدان این است که تسلیم و سوسه غنیمت نشوید.

من هر جا که با مادران شهدا مواجه شده‌ام، آنها را حتی از پدران شهدا هم قویتر دیده‌ام. غالباً نمونه‌اش را در روحیه این مادران بزرگوار و شجاع میتوانید ببینید. این، عظمت زن مسلمان در میدانهای سیاسی و فرهنگی است. آن وقت اینها می‌آیند و درباره تضييع حقوق زن در جمهوری اسلامی، قلم‌فرسایی و جوسازی میکنند.

مقدمه ناشر

السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَ أَحِبَّائِهِ، السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَصْفِيَاءَ اللَّهِ وَ أَوْدَائِهِ، السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَنْصَارَ دِينِ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَنْصَارَ رَسُولِ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَنْصَارَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ، السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَلِيِّ النَّاصِحِ ، السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، يَا أَبِي أَنْتُمْ وَ أُمَّي طِبْتُمْ ، وَ طَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ ، وَ فَزُتُمْ فَوْزًا عَظِيمًا ، فَيَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ مَعَكُمْ.

سخن را با زیارت مقدس شهدا شروع می کنیم تا با دقت در فرازهای معنوی و پر بار آن، اهمیت موضوع شهید و شهادت را مرور نمائیم . در این زیارتنامه مقدس که از امام صادق (ع) نقل شده از شهیدان به عنوان دوستان و عاشقان خدا و برگزیدگان خدا و مجبان خاص خدا و یاوران دین خدا یاد کرده و شهدا را انصار رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین علی(ع) و حضرت صدیقه کبری (س) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) نامیده و با عباراتی عاشقانه و عاطفی آن را به پایان برده و بر خاک پاک و مطهری که آنها را در بر گرفته با فعل قدسی و رازناک «طوبی» درود و تهنیت خاص فرستاده و شهادت آنها را سعادت و توفیق عظیم دانسته و آرزو کرده که ایکاش با آنها بود و با آنها به شهادت که کاملترین رتبه عبودیت و تقرب به پروردگار و زیباترین درجه انسانیت است می رسید و به سعادت ابدی و جاودانگی دست می یافت.

متن و محتوای این زیارتنامه همانا خواسته قلبی تمام اقوام و عاشقان و دوستان شهدا و شیفتگان شهادت است و جای آن دارد که بخاطر حقی که شهدا بر تمام امت دارند هر روز این زیارتنامه برای آنها بصورت خاص و عام قرائت گردد . این زیارت نامه الهی به ما می آموزد که قیام امام حسین(ع) به شهادت رنگ و بوی خاصی بخشید و تمام عاشقان حق و حقیقت را تا ابد تشنه و شیفته خود کرد. شهادت بالاترین کلمه در طول تاریخ بشریت و جدا کننده بین حق و باطل است، شهادت به مرور زمان انسان را بزرگتر و ابعاد وجودی او را برای همه نمایان

می‌سازد، اگر به زندگی معصومین نگاه کنیم می‌بینیم که همه آنها شهید شده‌اند. پس در شهادت رمزی نهفته که فقط اولیای خدا و صالحین آن را درک می‌کنند، هر جا که شهادت بوده مسیر تاریخ عوض شده و حتی اگر جبهه حق به ظاهر شکست خورده ولی جبهه باطل را کاملاً افشا و رسوا و حتی نابود کرده است. آرمان شهدا بالاتر از تمایلات خاکی و زمینی است، شهادت دفاع از هویت و فرهنگ ارزشها و باورهاست که راه روشن آینده را رقم می‌زند. سخن گفتن از شهید سخت است، شهید را نمی‌توان توصیف کرد، شهید را باید فهمید و باید حس کرد. فلسفه خون شهید جز پیام روشن تحول و تحرک نیست، تنها شهدا هستند که می‌توانند انسان را از خواب عمیق منیت و مادیت بیدار کنند. در دوران دفاع مقدس در تاریخ ایران اسلامی فرصتی ایجاد شد که مفهوم شهادت دوباره از لابلای آیات و احادیث به متن جامعه برگردد و جاذبه عاشورا و حرکت سرخ حسینی را تکرار کند و رزمندگان ما با الگوگیری از سالار شهیدان و اطاعت از ولایت فقیه بزرگترین معجزه قرن یعنی سرنگونی دو طاغوت بزرگ که تمام ارتشهای جهان حامی آنها بودند را رقم زدند و خود نیز در اعلی‌علیین به مقام «عند ربهم یرزقون» رسیدند.

این کتاب که مشتمل بر خاطرات و منش اخلاقی و زندگی‌نامه یکی از تربیت‌شدگان مکتب عاشورا و اسلام ناب محمدی به نام شهید وحید جعفری است به منظور تحلیل از آرمانهای امام راحل و تمام شهدا و حراست از دستاورد خون آنها به رشته درآمده و لازم است از همکاری خانواده محترم حاج علیرضا جعفری پدر گرامی شهید، همچنین خواهر و برادر ایشان حسین جعفری و دوستان و هم‌زمان شهید علی جعفری، وهاب جعفری، سید شمس‌الدین جعفری، حجت‌الاسلام حاج علی آقا پرهیز، اسماعیل جعفری، سید عباس جعفری، حاج علی افشار جعفری، عبدالرضا جعفری، احمد جعفری، رضا جعفری و عزیزان دیگر که ما را در تهیه و تألیف این اثر آسمانی یاری کردند تقدیر و تشکر نمائیم.

در همین جا ضمن تشکر و تقدیر مجدد از خانواده و آشنایان شهید وحید جعفری، بر خود لازم می‌دانیم از خانواده و اقوام و دوستان تمام شهدای گرانقدر خواهش کنیم که به تکلیف تاریخی و ملی و شرعی خود عمل کنند و خاطرات شهید گرانقدرشان را ضبط و به رشته تحریر در آورند و برای آیندگان به یادگار بگذارند چون این رسالت زینبی مکمل شهادت عزیزان آنهاست که اگر حضرت زینب و امام

سجاد پیام خون سیدالشهدا و شهدای کربلا را به جامعه و تاریخ نرسانده بودند اینک شاید هیچ خبری از آن همه عشق و ایثار و حماسه از یک طرف و آن همه ظلم و وحشیگری و قساوت قلب و جنایت از طرف دیگر نبود و پیام کربلا در کربلا مانده بود؛ و اگر بازماندگان عزیز شهدای گرانقدر ایران اسلامی نیز پیام خون شهیدان خود را که امانت در نزد آنهاست به یادگار نگذارند به مسئولیت تاریخی خود عمل نکرده اند و شهید آنها همچنان چشم به راه پیام آور خون خود خواهد ماند، در این راستا هر کدام از عزیزان مایل به ضبط و نوشتن خاطرات عزیزانشان هستند می توانند با این انتشارات که برای ثبت و نشر خاطرات ۲۵۰ شهید گلگون کفن بخش زرقان برنامه دارد تماس بگیرند تا با افتخار اقدامات لازم رایگان و صلواتی برای مصاحبه و ثبت و ضبط خاطرات و مطالب آنها که سند حقانیت آرمان انقلاب و وطن و شهدای ماست به عمل آید و علاوه بر انتشار در وب، بصورت کتابهای انفرادی و گروهی نیز منتشر و به تمام کتابخانه های عمومی کشور اهدا گردد.

امید است خداوند این تلاش قلیل را از ما بپذیرد و توفیق روزافزون برای تداوم راه شهدای گرانقدر و مظلوم و گمنام میهن عزیز اسلامی مان به ما عنایت فرماید.
روحشان شاد ، یادشان گرامی و راهشان پر رهرو

نگاهی اجمالی به عملیات کربلای ۴

عملیات کربلای ۴ با رمز محمدرسول الله در محور ابوالخصیب به صورت گسترده در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۵ انجام شد. در این عملیات ابتدا حدود ۱۵ هزار نفر از رزمندگان به رهبری گروهی از تکاوران و غواصان نیمه جنوبی شط العرب دجل و نیمه شمالی اروندرود را پشت سر گذاشتند و با گذر از جزیره های ام الرصاص عرض این قسمت از رودخانه به خاک عراق وارده شده و خط دفاعی حد فاصل سپاه سوم عراق در شرق بصره و سپاه هفتم در منطقه نزدیک شبه جزیره فاو را شکستند سپس حمله حدود ۶۰ هزار نفر نیروی سپاه و بسیجی ایران به سمت مواضع عراق در ساحل شرقی شط العرب ادامه یافت. هنگامی که این نیروها حرکت به سوی بصره را آغاز کردند. آتش توپخانه نتوانست پشتیبانی کافی برای آن ها فراهم کند و آتش حمایتی در طول اروندرود نیز کم و ضعیف بود. وقتی این نیروها به استحکامات دفاعی عراق شامل میدان های مین و سیم های خاردار هجوم آوردند منطقه تبدیل به یک میدان کشتار شد. نیروهای بعضی برای از بین بردن رزمندگان از سلاح های مستقیم و توپخانه، هواپیما، هلیکوپترهای مسلح استفاده کردند. بخش عظیمی از رزمندگان غرق شدند

و ۱۲ هزار شهید و زخمی برای ایران بر جا ماند. با لو رفتن این عملیات پیش از آغاز توسط هواپیماهای آواکس آمریکا و ستون پنجم، دشمن اقدام به مسدود کردن معبرها، حفر کانال در معبر اصلی محور و پر کردن آن با مازوت جهت زمین گیر کردن رزمندگان نمود...

بدون شک صدام می دانست که ایران می خواهد در یکی از مناطق نزدیک بصره عملیاتی را انجام دهد و با توجه به کمک گسترده اطلاعاتی غربی ها فهمیده بود که ۲۰۰ هزار نیروی بسیج و سپاه و ۵۰ هزار نیروی ارتش برای چه کاری در منطقه اردو زده اند؟ ولی قطعاً نمی دانست کجا و کی ...؟

وقتی که غواصان موج اول وارد آب شدند و به سمت جزایر حرکت کردند فضا کاملاً ساکت و آرام بود. طبیعتاً اگر دشمن متوجه حضور نیروهای غواص می شد آن ها بسیار آسیب پذیر می شدند. جا برای پنهان شدن یا عقب نشینی نبود. وقتی که بچه های موج اول در آب بودند اصلاً درگیری نشد. عملیات موفق افشا شد که برخی از نیروها به ساحل جزایر رسیده بودند و درگیر شدند. و به سرعت نبرد شدت پیدا کرد و رزمندگان اسلام کماکان منتظر دستور برای ورود به آب و حرکت به سمت ساحل غربی رودخانه بودند.

بعد از دو ساعت بحث، فرماندهان به این نتیجه رسیدند که نیروهای دشمن را با هزینه قابل قبول نمی توان شکست داد. حدود ساعت سه و نیم شب دستور عقب نشینی فوری دادند.

روایت محسن رضایی از عملیات کربلای ۴

محسن رضایی، در فصل ششم کتاب «جنگ به روایت فرمانده» در مورد میزان غافلگیری عراق قبل از عملیات کربلای ۴ نوشته است: تا یک هفته قبل از عملیات بر اساس ارزیابی فرماندهان غافلگیری در حدود ۸۰ درصد بود، اما از یک هفته به عملیات هر چه به شب عملیات نزدیک می‌شدیم این رقم کاهش می‌یافت تا حدی که شب عملیات به حدود ۵۰ درصد رسیده بود. در شب عملیات تصمیم گرفتیم طوری عمل کنیم که اگر تا قبل از روشن شدن هوا متوجه لو رفتن عملیات شدیم، عملیات را متوقف کنیم. در عین حال تأکید می‌کند که فرماندهان لشکری عمل کننده را از این تصمیم آگاه نکرده «چرا که با قاطعیت می‌جنگید و نباید تزلزلی در آن‌ها به وجود می‌آمد.

روایت یحیی رحیم صفوی از عملیات کربلای ۴

این عملیات در شرایط بسیار پیچیده نظامی داخل و بین‌المللی انجام شد. در سال ۱۳۶۵ محور تبلیغاتی در کشور بر این بود که عملیات سرنوشت‌سازی قرار است انجام شود. از همین رو کشور خود را برای یک عملیات بزرگ آماده می‌کرد. اما پس از چند ماه کار و برنامه‌ریزی، اجرای عملیاتی با نام کربلا ۴ به دلیل لو رفتن توسط فرد خیثی که بعدها پناهنده شد، با شکست مواجه شد.

برای این عملیات ۳۰ هزار پاسدار رسمی به جنوب اعلام شده بودند. عملیات کربلای ۴ در همان نیم روز متوقف شد. زیرا بررسی ما در همان چند ساعت شروع عملیات را نشان می‌دهد...

روایت دیوید کریست از عملیات کربلای ۴

دیوید کریست «مورخ ارشد» و مشاور سابق وزارت دفاع ایالات متحده، در مرداد ۱۳۹۲ در مصاحبه‌ای با بی بی سی تایید کرد که ایالات متحده با ارائه اطلاعات عملیات کربلای ۴ به عراقی‌ها، باعث شکست این عملیات شده است.

آمریکا، حداقل از حدود دو سال قبل از عملیات کربلای ۴ تصمیم به حمایت اطلاعات از حکومت عراق گرفته بود. مطابق یک سند طبقه‌بندی شده خارج شده در سال ۱۹۸۴ رونالد ریگان در دستوری دولت آمریکا را موظف به جلوگیری از سقوط صدام در مقابله با جمهوری اسلامی ایران کرده بود. دستوری که در سال‌های بعد، به کمک اطلاعات مؤثر واشینگتن به بغداد انجامید.

گذری بر زندگی نامه شهید وحید جعفری

شهید وحید جعفری فرزند علیرضا در تاریخ ۱۳۴۲/۰۲/۱۱ در شهر لپوئی ۱ در خانواده مؤمن و مذهبی دیده به جهان گشود. دوران ابتدایی را در دبستان شهید رجائی پشت سرگذاشت و تحصیلات راهنمایی را در مدرسه راهنمایی ولی عصر (عج) آغاز کرد. مدیر آموزشگاه در آن زمان آقای محمد استوار بود که از دانش آموز خویش کمال رضایت را داشت و از اخلاق و رفتار وی تعریف و تمجید می نمود. وحید صورت خوبی داشت و در جلسات عمومی قاری قرآن بود او همچنین به ورزش علاقه زیادی داشت و تمام اوقات فراغت خود را صرف ورزش می کرد و با دوستانش در تیم فوتبال لپوئی عضویت داشت. با دوستان و اقوام و مخصوصاً پدر و مادر بسیار مهربان و شوخ طبع بود و به همه مردم احترام می گذاشت. تحصیلات دوره متوسطه را در دبیرستان شهید چمران زرقان و در رشته علوم تجربی آغاز کرد و تا کلاس دوم تجربی تحصیلاتش را ادامه داد. شوق دیدار محبوب و دفاع از میهن باعث در سن ۱۶ سالگی در بسیج سپاه پاسداران زرقان ثبت نام کند و سپس با لشکر ۱۹ فجر گردان حضرت

۱ - شهر لپوئی در فاصله بیست و پنج کیلومتری شمال شرقی شهرستان شیراز قرار دارد. تاریخ این شهر به هفت هزار سال قبل می‌رسد، لپوئی سی و دومین شهر تاریخی، فرهنگی کشور و بزرگترین سازنده سفال و ظروف سرخ در قرن پارینه نو سنگی بوده است. شغل بیش تر مردم آن، کشاورزی و دامداری می‌باشد. جمعیت آن حدود ۹ هزار نفر است و در سال ۱۳۸۰ به شهر تبدیل شده و از لحاظ تقسیمات کشوری در حوزه شهرستان زرقان فارس است. مردم این شهر با آغاز قیام امام خمینی به ایشان لبیک گفتند و علیه شاه قیام کردند و در جنگ تحمیلی با تقدیم ۱۴ شهید و تعدادی جانباز در خط انقلاب و امام و رهبری بوده و هستند.

رسول (ص) شهرستان مرودشت عازم جبهه شود. دوران آموزشی و تکمیلی غواصی را در سد درودزن و سد دز به پایان رسانید. پس از آن با هم رزمانش برای زیارت امام رضا (ع) رهسپار مشهد مقدس شدند. وی در جبهه شلمچه حضور به هم رسانید و در عملیات کربلای ۴ به عنوان غواص شرکت کرد و در تاریخ ۶۵/۱۰/۰۶ به درجه رفیع شهادت رسید و مدت سه ماه جسد وی مفقود بود و بعد از آن جسد وی پیدا و تشییع و به خاک سپرده شد. (روحش شاد و راهش پررهرو باد)

بسم رب الشهداء و الصديقين

منتخب زندگى نامه و خاطرات

غواص و دانش آموز بسيجى

شهيد وحيد جعفرى

نام پدر : عليرضا

متولد : ۱۳۴۸/۲/۱۱

شماره شناسنامه : ۳۷

تاريخ شهادت : ۱۳۶۵/۱۰/۰۴

محل شهادت : شلمچه

محل دفن : شهر لپوئى

شماره پلاک : 8z-923-321

اعزامى : از زرقان فارس

دانش آموز کلاس دوم علوم تجربى دبیرستان شهيد چمران زرقان

اطاعت از ولایت فقیه

داخل اتاق یک عکس امام خمینی (ره) زده بود. یک بار داخل اتاق بود من رفتم صداس کنم تا بیاید ناهار بخورد، آرام در را باز کردم دیدم پارچه ای به دست گرفته و در دست دیگرش عطر است ، اول عکس را پاک کرد بعد به آن عطر زد بعد که مرا دید گفت: کاش می شد از نزدیک امام را ملاقات کنم و دستش را ببوسم چون او جانشین امام عصر (عج) است و پیروی از او برای همه لازم است من در یکی از کتاب ها خواندم که پیامبر (ص) فرمودند: هر کس امام عصر خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.

من می خواهم در روز قیامت پیش پیامبر و امامان معصوم سربلند باشم.

عجین شدن ولایت فقیه در زندگی

شبی که می خواست فردایش به جبهه اعزام شود، من دیدم که قرآن کوچکی داشت بوسید و عکس کوچکی داشت که لای قرآن گذاشت. من گفتم شاید عکس من و پدرش را گذاشته باشد. اشک از چشمانم جاری شد. موقعی که وحید از اتاقش بیرون آمد رفتم ببینم چه عکسی بوده، دیدم عکس امام خمینی است. خیلی خوشحال بودم که وحید با سن کم واقعاً ارزش ولایت فقیه را درک کرده بود.

بصیرت و امام شناسی

قلکی داخل اتاقش بود. خانواده پول های خرد را به وحید می دادند تا قلکش را پُر کند، روزی دیدم وحید قلک را خالی می کند، من گفتم پسر

پول‌ها را الکی خرج نکنی، کفشهایت پاره شده بیه کفش بگیر. گفت باشه مامان، ولی پول‌ها را بُرده بود سه تا کتاب در مورد زندگی معصومین گرفته بود. گفتم: چرا پسرم کفش نگرفتی؟ گفت: باید حواسم باشد ایمانم سست و پاره نشود.

سرمشق گرفتن از زندگی معصومین

فقیری در داخل روستایمان بود، یک روز به من گفت مامان غذایی آماده کن می‌خواهم ببرم برای این فقیر. من غذا آماده کردم، دیدم سر و صورتش را با پارچه‌ای پوشانده، گفتم پسرم تو می‌خواهی به دزدی بروی یا می‌خواهی غذا ببری، چیزی نگفت غذا را برداشت و برد، موقع برگشتن علتش را از وحید پرسیدم، گفت: کمک باید ناشناخته باشد تا ثواب داشته باشد. امام علی (ع) موقعی که چیزی برای فقرا و یتیمان می‌بردند صورتشان را می‌بستند تا ناشناخته بمانند ما باید رفتار امام را سر لوحه کارمان قرار دهیم.

مبارزه با دشمنان اسلام

موقعی که عراق به کشورمان حمله کرد وحید آماده شد برای دفاع از سرزمین و انقلاب اسلامی به جبهه برود. هرگز در رفتنش تردید به خود راه نداد. می‌گفت: اگر ما نرویم خون شهدای صدر اسلام تا الان و حکومت علوی و جان‌فشان‌های معصومین (ع) به هدر می‌رود. انقلاب اسلامی ما همان حکومت حضرت علی (ع) است که بعد از هزار و چند صد سال شیعه حکومتی بعد از حکومت حضرت علی (ع) تشکیل داده ما نباید

حضرت علی (ع) را در میدان جنگ تنها بگذاریم. ما باید از مردم کوفه عبرت بگیریم و امام و جانشین امام را تنها نگذاریم.

سن تکلیف جهاد

در دوران جنگ اصرار داشت که به جبهه برود من هم مخالفتی نکردم فقط گفتم صبر کن تا به سن تکلیف برسی بعد برو و از دین خدا و میهن اسلامی دفاع کن. به محض رسیدن به سن تکلیف، درس و مشق را رها کرد و عازم جبهه شد.

توجه به عاشورا

همیشه قبل از ماه محرم می دیدم که به کمک بچه های مسجد پارچه های سیاه را در مسجد محله نصب می کردند و شب تا دیر موقع در عزاداری امام حسین (ع) شرکت می کرد. بیشتر مواقع پاهایش برهنه بود. یادم می آید پیراهن مشکی داشت که تا دو ماه محرم و صفر همیشه آن را می پوشید. دهه اول ماه محرم با کسی شوخی نمی کرد، نمی خندید، خانه دوستانش نمی رفت، روزی گفتم چرا تو ماه های محرم و صفر کمتر به خانه دوستانت می روی، گفت: مامان این ماه ها امامان عزادار هستند شیطان همیشه در کمین است می ترسم کاری کنم که امامان ناراحت شوند.

توجه به مصیبت اهل بیت (ع)

آخرین روزهای ماه صفر بود، به خانه یکی از اقوام رفته بودیم، همسایه آنها ضبط گذاشته بود و صدایش را بلند کرده بود. وحید با عصبانی بیرون رفت، من گفتم پسر دعا نکنی، گفت: کارش ندارم، من آمدم جلوی در ببینم وحید می‌خواهد چه بگوید. رفت در زد، پسر همسایه که از وحید چندین سال بزرگ تر بود بیرون آمد، وحید سلام کرد و گفت: لطف کنید ضبط را خاموش کنید، الان معصومین و امام عصر (عج) عزادار هستند. پسر همسایه سرش را پایین انداخت و رفت ضبط را خاموش کرد. از آن روز به بعد در ماه‌های حرام صدای ضبط پسر همسایه شنیده نشد.

قرآن و نقش آن در زندگی شهید

ایشان قاری قرآن بود، قرآن با زندگی او عجین شده بود. همیشه بعد از نماز حداقل یک صفحه از قرآن را می‌خواند. چیزهایی که در قرآن (نماز، روزه، خمس و ...) را روی کاغذ می‌نوشت و بعد از خواندن قرآن روی آن‌ها تأمل می‌کرد، شب که می‌خواست بخوابد وضو می‌گرفت، قرآن می‌خواند و بعد می‌خوابید. همیشه قرآن را از همه کتاب‌ها بالاتر می‌گذاشت، هر هفته لابه لای قرآن را عطر می‌زد، می‌گفت کلام خدا همیشه نورانی بوده باید عطرائی! هم نگه داشت.

یادم است در آخرین روزها که می‌خواست به جبهه اعزام شود با قرآن انس بیش تری گرفته بود. می‌گفت، مامان انس با قرآن و معصومین باعث می‌شود من در جنگ ثابت قدم بمانم.

روزه

موقعی که بچه بود روزهای ماه رمضان را کم و بیش روزه می گرفت ولی قرآن را خیلی می خواند، به من هم توصیه می کرد که قرآن بخوانم، می گفت: در ماه رمضان قرائت یک آیه مساوی است با ختم قرآن. موقع سحری از همه ما زودتر بلند می شد صدای تلویزیون را باز می کرد تا همه ما بلند شویم بعد از افطاری برای ما قرآن می خواند و ما گوش می کردیم چون صدای خوبی داشت حتی همسایه ها هم می آمدند و گوش می کردند.

پایین کشیدن عکس شاه

پدرش می گوید: وحید کلاس سوم بود. آن روزها به گوش می رسید که مردم تبریز قیام کرده اند. وحید عکس شاه را در مدرسه پایین می کشد و آن را پاره می کند. مدیر مدرسه و معلم او را در اتاقی زندانی می کنند. سه، چهار ساعت در آن اتاق زندانی بوده، با وساطت من او را آزاد می کنند.

شجاعت

وحید از همان کودکی نسبت به هم سن و سال های خود شجاع و ترس بود. مادرش نقل می کند بعد از این که از مدرسه می آمد در شب تاریک که آن موقع برق هم نبود سه چهار کیلومتر با دوچرخه می رفت و برای پدرش که سر زمین کار می کرد غذا می برد.

درس در کنار کار

پدرش نقل می‌کند وحید که از مدرسه می‌آمد تابستان‌ها در کارهای کشاورزی به او کمک می‌کرد. ایشان می‌گویند در زمین کشاورزی، کپری زده بودیم که وحید موقعی که بیکار بود درس‌هایش را می‌خواند. هر وقت خسته می‌شد هرچه می‌گفتم برو خانه، نمی‌رفت.

اهمیت دادن به کتاب و کتاب‌خوانی

وحید از همان اوایل کودکی می‌خواست با ارزش‌های انقلاب و اسلامی آشنا باشد لذا علاوه بر این که کتاب‌های درسی را می‌خواند، کتاب‌های قرآن، نهج‌البلاغه، قصص الانبیاء، کتاب‌های شهید مطهری و شهید دستغیب را هم مطالعه می‌کرد ولی به قرآن علاقه و توجه ویژه‌ای داشت و بیش‌تر سوره‌های قرآن را حفظ کرده بود.

نگوئید بدبخت

جلوتر که ناوایی نبود دختری بود که می‌آمد خمیر درست می‌کرد. من (مادر) همیشه می‌گفتم بدبخت گناه دارد. دلم به حالش می‌سوخت، وحید می‌گفت: به او بدبخت نگو، بدبخت شیطان است، بدبخت کلمه بدی است.

ناهار دو نفر را بگذار

موقعی که زرقان مدرسه می‌رفت آن موقع مدرسه هم نوبت صبح بود و هم عصر، دانش‌آموزی بوده که وضع مالی خوبی نداشت، اوایل مدرسه که وحید ناهار می‌خورده، دوستش به او می‌گوید: می‌روم ناهار می‌خورم برمی-

گردد. وحید می بیند دوستش رفته پشت دیوار مدرسه نشسته است. از آن به بعد وحید به من (مادرش) می گوید ناهار دو نفر را بگذار، هیچوقت هم اسمش را به من نمی گفت، می گفت شما چکار به اسمش دارید.

حجاب

در مورد حجاب خیلی حساس بودند. حتی خواهراش و دختر عموهایش جرأت نداشتند بدون چادر بیرون بروند یا بدون روسری در خانه یا حیاط منزل بگردند.

نماز اول وقت

همیشه به نماز اول وقت اهمیت می داد. از نه سالگی که شروع به نماز خواندن کرد هیچوقت نمازش ترک نشد.

کمک به دیگران

در یکی از روزهای ماه رمضان من به وحید پول دادم تا از مغازه ای که توی کوچه مان بود برایمان خوراکی بخرد. اما برگشت، گفت: مامان پول را گم کردم. هرچه گشتم پیداش نکردم. بعد از شهادتش زنی آمد پیشم گفت: وحید واقعاً بچه خوبی بود. ماه رمضان بود من از جلوی مغازه رد می شدم پسرم خودش را زمین زده بود که حتماً باید پفک و بستنی و لواشک بخری، من پول پیشم نبود همینجوری که او را می کشیدم وحید دستش را گرفت برد مغازه و برایش وسایل خیلی زیادی گرفت. من هر چه کردم اسمش را نگفتم می خواستم پولش را بدهم الان که عکسش را دیدم شناختمش.

اخلاق شهید از نظر خانواده و دوستان و هم‌زمان

وحید خیلی دوست داشتنی، دلسوز و با محبت بود، با اقوام و دوستانش مهربان بود، به همه آنها احترام می‌گذاشت، خیلی با غیرت و با حیا بود، زیاد شوخی می‌کرد، اخلاقش خیلی خوب بود، با اینکه سنش کم بود ولی مانند یک انسان عاقل و بالغ رفتار می‌کرد، هیچ وقت ما را آزارده خاطر نکرد، خانواده از او خیلی راضی بودند، وحید به انجام صله رحم توجه می‌کرد، به دیدار اقوام، دوستان و بزرگترهای فامیل می‌رفت، رابطه گرم و صمیمی با آنها داشت.

از خصوصیات بارز شهید تواضع و فروتنی او بود. در عین حال تعصب زیادی در مسائل زندگی و اجتماعی داشت. همیشه به دیگران کمک می‌کرد. بیش تر مواقع چیزی را که داشت با فقرا تقسیم می‌کرد.

کمک به فقیر

وحید موقعی که کلاس دوم راهنمایی بود، هر هفته مقداری پول که من به او می‌دادم تا خرج کند به یکی از هم‌کلاسی‌های فقیرش می‌داد چون خانواده اش حتی نمی‌توانستند برایش دفتر و مداد تهیه کنند. من اولش می‌گفتم شاید پول‌ها را خودش خرج می‌کند ولی دوستش برایم تعریف کرد که پول‌هایش را خرج بچه فقیری که در مدرسه بوده می‌کرده است.

ایثار

موقع امتحانات پایانی بود. یکی از دوستانش کتابش را گم کرده بود، فردا امتحان علوم داشتند. دوستش آمد، گفت: کتابم را گم کرده ام.

می‌شود کتابت را اگر خواندی به من بدهی، رفت کتاب را آورد داد و به دوستش گفت تو بخوان، اگر تمام کردی برای من بیاور. دوستش شب هم کتاب را نیاورد. ولی وحید بدون خواندن در امتحان شرکت کرد و نمره بالایی هم گرفت.

رابطه با دوستان

از کودکی با وحید دوست بودم. در مدرسه و همه جا با هم بودیم. در همه مسائل مانند دو تا برادر کنار هم بودیم. یادم هست با دوستان شوخی می‌کردیم، کشتی می‌گرفتیم، برایمان عادت شده بود. وقتی کسی از راه می‌رسید بدون خبر، از پشت، چشم یکی از دوستان را می‌گرفت تا طرف مقابل بگوید چه کسی چشمش را گرفته. من چندین بار چشم وحید را گرفتم و او هر بار با دست کشیدن به سر و کله من متوجه می‌شد و می‌گفت: احمد تو هستی.

دوست داشتنی‌ترین دوست

وحید خیلی خوش مرام و با غیرت بود و در ضمن خیلی چالاک و سریع بود. تند تند و دلنشین حرف می‌زد، از نظر هیکل کوچکترین فرد در بین دوستان بود. چون بعضی از بچه‌ها مردود شده بودند و از نظر سن و هیکل بزرگ تر و درشت تر از بقیه بودند. این ویژگی وحید باعث شده بود همه بچه‌ها او را دوست داشته باشند در نشست‌هایی که داشتیم نمی‌شد او را نادیده گرفت، به قول معروف از بچه‌هایی بود که محفل را گرم و با نشاط می‌کرد.

حلالیت طلبی از دوستان

چون وحید شوخی‌های زیاد با بچه‌ها می‌کرد، در آخرین مرخصی روحیه وحید خیلی تغییر کرده بود، آمده بود تا اگر کسی از او دلخوری و رنجشی دارد حلالیت بطلبد از آن دیدار و رفتارش مشخص بود که برای سفری مهیا می‌شود که هر کس درکش نخواهد کرد.

احترام به پدر و مادر و بزرگ‌ترها

همیشه قبل از وارد شدن به خانه سلام می‌کرد. موقع بلند شدن از خواب می‌گفت مامان و بابا حالتان خوب است، مریض نیستید، حتی یادم نمی‌آید با من با تندی حرف بزنند، ندیدم در برابر ما یک بار هم اخم کند، اگر باباش و من چیزی هم می‌گفتیم فقط می‌خندید. شب قبل از اعزام گفت من را حلال کنید من برای شما کاری انجام نادم، حتی به برادر و خواهرانش می‌گفت به مامان و بابا احترام بگذارید چون در قرآن بعد از خداشناسی احترام به پدر و مادر تأکید شده است.

کمک به نابینا

پیرمرد نابینایی همیشه در کنار خیابان می‌نشست، آن روز هوا بارانی بود و باد تندی می‌وزید، مدرسه هم تعطیل شده بود و همه بچه‌ها با عجله به سوی خانه‌هایشان می‌رفتند.

وحید پیرمرد نابینا را می‌بیند کاپشنش را به دوش پیرمرد می‌اندازد تا پیرمرد تر نشود، دست پیرمرد نابینا را می‌گیرد و او را به خانه می‌برد.

موقعی که به خانه رسید همه لباس های وحید تر شده بود. به من هم چیزی نگفت. این خاطره را از خواهر آن پیرمرد نابینا شنیدم.

ورزش در زندگی شهید

اوقات فراغت مهمترین کارش ورزش کردن بود و از کودکی در تیم فوتبال مدرسه عضویت داشت. با سن کم در تیم منتخب مدرسه انتخاب شد و در تیم جوانان روستا هم بازی می کرد، وحید در کشتی هم به دلیل ریز بودن و چالاکی مهارت خاصی داشت و دوستانش اعتراف می کنند در کشتی کسی حریف وحید نبود، به شنا هم خیلی علاقه داشت، همیشه در حوض های بزرگ که در خانه یا اطراف بود می رفت برای شنا، بدلیل استعداد و مهارتی که در شنا داشت به گردان غواصان ملحق شد. وحید بازی های محلی نیز انجام می داد بدلیل سرعت و چالاکی که داشت در همه بازی ها بهتر از بچه های دیگر بود.

تشکیل تیم فوتبال

در دوره راهنمایی با برخی از دوستان دو تیم فوتبال تشکیل دادیم، تیم نوجوانان را بنام شهید بهرام جعفری و تیم جوانان را به نام شهید علی امینی نامگذاری کردیم، وحید در ابتدا به تیم نوجوانان دعوت شد، نسبت به سایر بچه ها، سنش کم و جثه اش ریز بود ولی اراده، انگیزه و عکس العمل هایش عالی بود.

در مسابقه فوتبال بین دو روستای همجوار او کوچکترین بازیکن زمین بود و قصد داشت به مدافع تیم مقابل که هیکلش چند برابر وحید بود لائی بزند، ابتدا با مهارت توپ را از بین پاهای بازیکن عبور داد سپس خودش

هم با سرعت و جهشی ناگهانی از وسط پاهای حریف عبور کرد و توپ را به گل تبدیل کرد، جو حاکم بر بازی تغییر کرد و تا چند دقیقه همه بازیکنان و تماشاگران می‌خندیدند.

گذشت و فداکاری

روزی وحید و بچه‌ها فوتبال بازی می‌کردند، پسر عمویم با او دعوا میکند و او به وحید چند ضربه می‌زند. موقعی که به خانه بر می‌گردند، وحید چیزی نمی‌گوید، یکی از بچه‌ها قضیه را به پسر بزرگتر عمویم می‌گوید، او عصبانی می‌شود و می‌رود که برادرش را بزند. وحید با سرعت خودش را به خانه عمویم می‌رساند و می‌گوید: بچه‌ها دروغ می‌گویند ما با هم دعوا نکردیم.

مصمم بود

یکی از خصوصیات بارز وحید این بود که نسبت به دوستان و اطرافیان خود بی‌تفاوت نبود، همیشه سعی می‌کرد با افرادی که بیش‌تر دچار انحراف فکری و اخلاقی هستند رابطه برقرار کند، در برخورد اول هم بیشتر آنها با وحید برخورد بدی داشتند. اما او مصمم بود تا آن‌ها را هدایت کند. می‌گفت: سر به راه کردن آدم‌های منحرف هنر است وگرنه در حالت عادی همه آدم‌ها با هم برابرند.

بصیرت و دشمن شناسی

وحید همیشه داستان هایی از صدر اسلام تعریف می کرد و به دوستان توصیه می کرد هر کس وقت دارد باید کتاب هایی که درباره صدر اسلام نوشته شده مطالعه کند. یکی از عواملی که باعث از هم گسیختن سپاه حضرت علی(ع) در جنگ صفین شد عدم شناخت صحیح مردم از امام و معاویه بود.

مردم فکر می کردند معاویه همطراز حضرت علی(ع) است. باید دشمن را شناخت، به موقع هم شناخت، نه این که کار از کار گذشته باشد بعد ما فریاد و وایلا سردهیم.

احساس کردن حلاوت شهادت

پدرش نقل می کند، با شروع جنگ تحمیلی، سال های ۶۱ و ۶۰ به جبهه رفتم، موقعی که از جبهه برگشتم، وحید از حال و هوای جبهه می پرسید. از ایثار، جانفشانی ها، برادری ها و خودگذشتگی هایی که در جبهه دیده بودم برایش تعریف کردم. در یک کلمه گفتم: جبهه مرد نترس می خواهد. وحید هم عاشق امام و رزمندگان اسلام شده بود و تصمیم گرفت به آنها بپیوندد. من و مادرش هم مانع رفتنش نشدیم، گفتیم حفظ انقلاب اولی تر از همه چیز است. برای اعزام به جبهه به سپاه زرقان می رود سپس به خاطر سن پایین به سپاه مروذشت می رود و ثبت نام می کند. بعد یک جعبه شیرینی گرفته بود بین ما و دوستان تقسیم کرد و نشان داد که حلاوت شهادت را احساس می کند.

از آموزش تا شهادت

سپاه مروودشت برای آموزش اولیه غواصی آن‌ها را به سد درودزن می‌برد. وحید از همان کودکی به شنا کردن خیلی علاقه داشت. تابستان‌ها در کانال‌ها و حوض‌های کوچک و بزرگ شنا می‌کرد. به مدت چهل روز در آن‌جا آموزش می‌بینند. بعد یک هفته به مرخصی آمدند. بعد از مرخصی بیست یا سی روز به سد گُتوند و دیز رفت و آموزش‌های تکمیلی دید، دوباره به مرخصی آمد. گمان کنم یک هفته هم خانه بود. بعد به شلمچه اعزام شد. بعد از ده روز با شروع شدن عملیات کربلای ۴ وحید آسمانی می‌شود.

شب آخر

مادرش نقل می‌کند شب آخر که فردا عازم جبهه بود با پسردایی‌اش داخل اتاقی خوابیده بود. نیمه‌های شب بلند شدم رفتم از پنجره اتاق نگاه کردم. وحید در حال خواندن نماز بود. صبر کردم نمازش تمام شد. گفت: مادر شب آخر است داخل این اتاق و تشک می‌خوابم، دیگه بر نمی‌گردم، حلالم کن، اشک در چشمانم حلقه زده بود، نمی‌خواستم اشک‌هایم را ببیند و در رفتنش تردید ایجاد کنم، سریع برگشتم.

وداع با دنیا

صبح وسایل را جمع کرد، کمی به کیفش تکیه داد، به فکر رفتن بود، به حیاط آمد، خوب به خانه نگاه کرد، بعد در و دیوارها را از نظر گذراند. بعد به پشت بام خانه رفت و به کوه‌ها و دشت‌های اطراف نگاهی کرد. شاید در

فکرش این بود که دنیا با همه زیبایی و فایه ندارد. بعد پایین آمد، با ما و خانواده عمویش خداحافظی کرد. او را از زیر قرآن عبور دادم تا ته کوچه او را دنبال کردم. انگار قلبم را کنده با خود می برد. آن روز احساس کردم می خواهد پرواز کند، پرواز از دنیای عادی و رسیدن به لقاءالله.

پدر جان بگذار من بروم

در مناطق آموزشی، حتی وحید هوای افراد سالمند را داشت. یک روز در یکی از مقرها تانکر اول که گذاشته بودند آبش تمام شده بود. پیرمردی با دبه ای برای برداشتن آب به کنار تانکر رفت ولی دید آبش تمام شده به طرف تانکر جلو در پادگان آموزشی حرکت کرد. مسافت نسبتاً زیادی باید طی می کرد، وحید تا این وضعیت را دید دوان دوان پشت سر پیرمرد رفت تا به او رسید، دبه را از دست او گرفت، پیرمرد اول رضایت نمی داد ولی با اصرار وحید دبه را به او داد و برگشت.

چرا این پسر نمی آید؟

هنوز در منطقه آموزشی بودیم، وقت نماز ظهر بود. من با وحید به طرف تانکرها رفتیم، رزمندگان ها تک تک پشت سر ما می آمدند. من وضو گرفتم، وحید به نفر بعدی که پشت سر ما بود تعارف کرد که وضو بگیرد، به من هم گفت تو برو من می آیم. من رفتم نمازخانه نشستم اما دیدم رزمندگان هایی که پشت سر ما بودند همه آمدند ولی از وحید خبری نیست، رفتم جلو نمازخانه، دیدم وحید تازه دارد وضو می گیرد.

توجه پدر و مادر به نام‌گذاری اسلامی

روزی که فرزندم متولد شد، خیلی خوشحال شدم و خدا را شکر کردم، برای انتخاب اسمش محضر پدرم شرفیاب شدم، پدرم با یکی از دوستانش به نام حاج شیخ ابوالقاسم معدلی در منزل نشسته بودند با توجه به اینکه در دین مبین اسلام باید اولیاء برای فرزندان‌شان نام نیکو انتخاب کنند، پدرم و دوستانش پیشنهاد کردند که اسمش را وحید بگذاریم، چون هم زیباست و هم از صفات خداوند متعال است. من هم با آغوش باز آن را پذیرفتم.

جنگ وظیفه شرعی و انسانی

وحید دوست دوران بچگی ام بود. من چند ماهی بعد از وحید عازم جبهه شدم. آنجا وحید را دیدم از گذشته خیلی صحبت کردیم، به وحید گفتم برگرد برو تحصیلاتت را ادامه بده، خودت می‌دانی برخی از بچه‌ها برگشته‌اند، این موقعیت خوبی است، وحید اعتنایی به صحبت‌های من نکرد و در جوابم گفت: من برای دفاع از ناموس و میهن و دین اسلام به جبهه آمده‌ام، در این شرایط حساس و بحرانی شرکت در عملیات را وظیفه شرعی و انسانی می‌دانم.

چون چند ماه است که ما آموزش‌های غواصی داده‌اند الان، باید دین خودم را ادا کنم، با شنیدن صحبت‌هایش عزم و تصمیم راسخ وحید را دیدم. چند مدت بعد در کربلای ۴ شهید شد و به آرزویش رسید.

دگرگونی در شهید وحید جعفری

موقعی که مردم پیکر شهید فرج... جعفری را تشییع می کردند، روحیه وحید دگرگون شد و دیگر صبر و قرار نداشت، چون در آن موقع سنش کم بود، برای ثبت نام در بسیج و اعزام به جبهه شناسنامه اش را دست کاری کرد.

جعبه شیرینی

ما در مینی بوس نشسته بودیم و آماده حرکت بودیم. ناگهان وحید نیز با یک جعبه بزرگ شیرینی وارد مینی بوس شد، پس از سلام و احوالپرسی کنار من نشست، آن موقع کم تر کسی با یک جعبه شیرینی وارد مینی بوس می شد، چون احتمال رسیدن شیرینی به منزل بعید بود، در این حال یکی از اقوام پرسید: برای چی شیرینی خریده ای؟ مگر خبری شده؟ «یعنی مگر کاری برای ازدواج کرده ای؟» وحید گفت: شیرینی اعزام شدن به جبهه است، چون رضایت خانواده را برای رفتن گرفته ام و ان شاء... چند روز دیگر به جبهه می روم. یکی از مسافران آشنا گفت: پس رضایت ما چه می شود؟! وحید گفت: رضایت شما را هم می گیرم، سپس بلند شد جعبه شیرینی را باز کرد و به همه تعارف کرد. فقط چند تا شیرینی باقی ماند که آن را برای خانواده اش برد.

مصاحبه با شهید وحید جعفری ۱

پیامم به مردم ایران این است که پشت جبهه‌ها را هیچ وقت خالی نگذارند و همان طور که امام فرمودند: مسجد سنگر است و هیچ وقت سنگرها را خالی نگذارید.

مصاحبه با شهید وحید جعفری ۲

انگیزه من از آمدن به جبهه اولین تکلیف الهی و دفاع از میهن اسلامی است. شهادت فیض بسیار عظیمی است که به هر انسانی نمی‌رسد و شهادت به قول امام ارثی است که از امامان به ما رسیده و کسانی که شهادت شامل حالشان می‌شود که بندگان مخلص خدا باشند. اگر این فیض عظیم شامل حال من شد ان شاء الله از خانواده ام می‌خواهم در برابر سختی‌ها شکیبا باشم و در هر لحظه یاد خدا را فراموش نکنم. من کوچکتر از آن هستم که بخواهم برای مردم شهیدپرور ایران پیام بدهم اما برای رفع حجت از مردم می‌خواهم جنگ که در این لحظات به نقطه حساس خود رسیده به مردم همیشه پشتیبان رهبر باشند و هیچ وقت ناامید نشوند و جبهه‌ها را خالی نگذارند چون دشمن درصد نابودی این جمهوری است.

خاطرات شهید از زبان همزمانش

شهید وحید جعفری بدون اطلاع و مشورت با دوستان، جهت اعزام به جبهه ثبت نام نمود تا زمان اعزام کسی از قصد و نیت او مطلع نبود. روزی وحید به مدرسه نیامد و غایب بود تازه متوجه شدیم که به جبهه رفته است. مدتی پس از اعزام و گذراندن دوره آموزشی برای مرخصی به روستا

برگشت. به محض اینکه باخبر شدم به دیدنش رفتم، با روحیه و شاداب بود، گفتم وحید چرا بی خبر رفتی؟ حال از منطقه برایم تعریف کن... وحید گفت: در گردان غواصی هستم و دوران آموزشی را تمام کردم. گفتم اگر می‌شود فعلاً نرو، بمان درس و امتحانات که تمام شد برو... گفت: نه، عملیات مهمی در پیش است و ما به عنوان گردان غواصی و خط شکن حتماً باید در عملیات حضور داشته باشیم...

همیشه در طول دوران تحصیل قبل از اعزام با وحید شوخی و خنده به راه بود ولی این بار وحید از تمام تعلقات دنیا دل کنده و روحیه ای قوی داشت، انگار می دانست راهی را که در پیش گرفته برگشت ندارد. لحظاتی چیزی به زبان نیاورد ولی از نگاهش معلوم بود مهیای رفتن است. لباس پوشیده و با هم از منزل بیرون زدیم، چند ساعتی را با هم گذراندیم، وحید از جبهه و جنگ صحبت هایی کرد و مرا به شدت منقلب کرد با خودم گفتم مگر در جبهه چه خبر است که رزمندگان شیفته و مجذوب آن جا می‌شوند. بعداً که توفیق حضور در جبهه نصیبم شد این حقیقت را درک کردم. وحید بعد از چند روز مرخصی اش تمام شد و باز به جبهه رفت و به آرزویش رسید.

مرخصی بودار

در جبهه با چند نفر از برادران هم محلی رفتیم گردان غواصان حضرت رسول (ص) و در محوطه گردان آقا وحید را دیدیم و از حال و احوال یکدیگر خبر گرفتیم. پس از طی کردن آموزش های سخت و طاقت فرسا شنیدم که مرخصی می دهند! مثل اینکه این مرخصی بودار بود! برای رفع خستگی یا! ولی واقعیت چیزی دیگری بود. با برادرم آقا علی پرهیز رفتیم

که مرخصی بگیریم ولی مردد شدیم و تصمیم گرفتیم دنبال وحید آقا هم برویم تا با هم برویم مرخصی ... به گردان حضرت رسول (ص) رفتیم، وارد خیمه وحید شدیم، دیدیم ایشان با یکی از رزمندگان دیگر در حال کشتی گرفتن است هر دو خیس عرق بودند و نفس نفس زنان به ما نگاه می کردند، خیلی شاد و سرحال و پر انرژی بودند، یک نفر برنده می شد و کشتی ادامه پیدا کرد تا اینکه خلاصه هم صحبت شدیم به ایشان عرض کردیم وحید آقا سه روز مرخصی می دهند بیا با هم برویم مرخصی بگیریم هر چه کردیم نپذیرفت، می گفت: نمی آیم، از ما اصرار و از ایشان نپذیرفتن ... در آخر گفتیم لاقلاً حالا که مرخصی نمی آیی، نامه ای برای خانواده بنویس، تا ما ببریم. وحید گفت: سلام برسانید، گفتم: نه آقا وحید، حتماً باید نامه بنویسی، رفتیم چند پاکت نامه جبهه ای آوردیم و به اجبار وادارش کردیم به نوشتن نامه برای خانواده، اقوام، دوستان ... آن روز دقیقاً تاریخ ۳۰ آذر ۱۳۶۵ بود. به مرخصی آمدیم و نامه ها را دادیم منزل وحید آقا.

روز دوم گذشته بود در طبقه دوم مسجد جامع (بالکن) کار فرهنگی می کردیم. مادر آقا وحید تشریف آوردند و فرمودند: کی بر می گردید جبهه؟ عرض کردم فردا، فرمودند مقداری خوراکی و وسایل آماده می کنم، برای وحید ببرید. روز برگشت مقداری بیسکویت و خوراکی گرفتم و برای وحید آقا به منطقه بردم. وقتی رسیدیم، دیدیم گردان ها در حال آماده باش و جابه جایی هستند.

مفقود شدن جنازه

جنازه شهید پیدا نشده بود. در داخل تابوت گل و قرآنی گذاشته بودند. برای من (مادرش) و پدرش خیلی سخت بود. احتمال می‌دادیم اسیر شده باشد. بین اسارت و شهادت، دومی برایمان خیر بهتر بود. جنازه بر دوش مردم زرقان و لپویی می‌رفت، ولی ما دلمان شلمچه بود. تا سه ماه خبری از پیدا شدن جنازه نبود. در این مدت خیلی به ما سخت گذشت. دائماً آشک می‌ریختیم و خواب و خوراک درستی نداشتیم، بیش‌تر از اسارتش می‌ترسیدیم. فشارهایی که در اسارت هر مؤمنی را احتمال داشت تسلیم باطل کند.

پیدا شدن جنازه

مادرش نقل می‌کند: شب خواب دیدم، وحید به خانه آمده بود و من را صدا می‌زد و می‌گفت مادر من آدمم، کجا هستی؟ با خوشحالی از خواب پریدم. ساعتی در رختخواب نشستم. به دلم افتاده بود که جنازه پیدا شده.... صبح عمویش خبر آورد که جنازه وحید پیدا شده و در بیمارستان نمازی است. جنازه که آمد؛ انگار وحید دیروز شهید شده بود. صحیح و سالم بود. برای من و پدرش انگار خودش زنده آمده بود.

شهادت

گردان‌ها در حال آماده باش و جابه جایی بودند، قبلاً گردان غواصان را به منطقه عملیاتی برده بودند، گردان ما را هم به منطقه ای بردند،

پرسیدیم اینجا کجاست؟ گفتند شلمچه. سوم دی ماه ۶۵ بود. در پشت خاکریزها، منتظر دستور فرمانده بودیم، شب فرا رسید و تاریکی همه جا را فرا گرفت، به آرامی حرکت کردیم و با نیروها تا لب رودخانه رفتیم، سوار قایق‌ها شدیم و دستور شروع عملیات صادر گردید. با شور و شوق به موانع دشمن رسیدیم و با کمک یکدیگر از موانع دشمن بالا رفتیم به محوطه کانال رسیدیم و وارد کانال شدیم، درگیری شدیدی بود و از زمین و آسمان بر روی رزمندگان آتش می‌بارید، عملیات لو رفته بود و نیروهای دشمن با تمام توان و تجهیزات مواضع ما را هدف قرار داده بودند. بچه‌ها یکی پس از دیگری به شهادت می‌رسیدند. ناگهان صدای بلندی شنیدم که فریاد می‌زد، وحید آقا... و حید آقا «آخرین لحظه و آخرین نام». دیگر نه نامی از ایشان شنیدم و نه صدایی از زبان مبارکش ... آری وحید در کربلای شلمچه غرق در خون شد.

پیدای پنهان

بعد از عملیات کربلای ۴ خبر شهادتش به ما رسید و اعلام کردند مفقودالجسد است، برایش مراسم تشییع و تدفین و ختم گرفتند و به جای جنازه اش در قبر گل گذاشتند. روی سنگ قبرش هم نوشتند شهید مفقودالجسد... سه ماه بعد جسدش را پیدا کردند. بعد از این مدت جنازه وحید هنوز صحیح و سالم بود. مراسم تشییع و تدفین و ختم را دوباره برگزار کردند. این بار فرزندم را با لباس غواصی به خاک سپردند.

وصیت نامه شهید وحید جعفری

« كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ » هر نفسی شربت مرگ را خواهد چشید.

(سوره آل عمران، آیه ۱۸۵).

با درود و سلام محضر حضرت بقیه الله الاعظم حضرت مهدی (عج) منجی عالم بشریت و نائب بر حقش امام خمینی و با درود و سلام به رزمندگان اسلام که در جبهه های حق علیه باطل پیکار می کنند.

بار خدایا تو را سپاس می گویم که توفیق به من دادی تا در جبهه در راه دین تو پیکار کنم، بار الهها از تو می خواهم که همه گناهان مرا ببخشی، بار الهها من فقط برای رضای تو به جبهه آمده ام نه از روی کبر و غرور و اگر در این راه لطف و عنایت الهی شامل حالم شد و توفیق شهادت یافتم که خود اجر عظیمی است از خانواده ام می خواهم که از این بابت هیچ ناراحت نباشند و اگر هم خواستند گریه کنند علی اکبر و علی اصغر و قاسم و اهل بیت (ع) را در نظر خود جلوه دهند. وصیتی که برای والدین دارم این است که مرا حلال کنند، باید خیلی ببخشند که من برای آنها فرزند خوبی نبودم تنها آرزویی که دارم این است که اگر من شهید شدم چشمه هایم را باز بگذارید تا منافقین کوردل نگویند او بچه بود و از روی نفهمی و نادانی، به جبهه رفت. وصیتی دیگر که برای اقوام و خویشان و دوستان دارم این است که اگر من در حق آنان بدی کردم به بزرگواری خود مرا ببخشند و هیچ وقت جبهه ها را خالی نگذارند.

والسلام - وحید جعفری

۱۳۶۵/۷/۱۷

مهمترین نکات وصیت‌نامه شهید

این وصیت‌نامه‌هایی که شهدا می‌نویسند مطالعه کنید (امام خمینی)

۱. تأکید بر حمایت از ولایت فقیه
۲. جبهه رفتن را توفیقی از جانب خدا پنداشتن
۳. تواضع و فروتنی و خود را در مقابل خدا هیچ پنداشتن
۴. تأکید بر یادآوری مصائب اهل بیت (ع)
۵. تأکید بر بصیرت و دشمن‌شناسی
۶. حلالیت از پدر و مادر
۷. طلب بخشش از اقوام و دوستان
۸. نفرت از منافقین و کوردلان
۹. تأکید بر خالی‌نماندن جبهه‌ها و مساجد

ارتباط بین مسجد و جبهه

در کلام شهید ارتباط خاصی بین جبهه و مسجد بوده است. مسجد را جایی می‌دانستند که انسان می‌تواند خود را پالایش کرده و با خدا ارتباط برقرار کند تا در جبهه‌ها ایمان فرد دچار تزلزل نگردد.

مهمترین نکات در نامه‌های شهید

۱. در سخنان شهید در جبهه حق علیه باطل جنگیدن بالاترین ارزش بوده حتی شهید نمی‌خواستند کانون گرم خانواده را به جبهه رفتن ترجیح دهند.
۲. درس خواندن به عنوان مهم‌ترین رکن برای تضمین آینده کشور قلمداد شده است.

قوام دین

بلاجویان دشت کربلایی	کجائید ای شهیدان خدایی
به درگاه و حریم کبریاایم	پرسیدی ز ما تا ما کجاییم
به نزد خالق اکبر خداییم	نشسته در کنار خوان لطفش
به درگاه علی مرتضاییم	شراب وصل مولا را بنوشیم
کنار آن شهید کربلاییم	به نزد شاه خوبان، رهبر عشق
قوام دین ناب مصطفاییم	به خون سرخ خود در راه جانان
که ما ناظر به اعمال شماییم	بفرموده به قرآن حیّ سبحان
شفیع خلق در روز جزاییم	به اذن حق تعالی، ما شهیدان

مدارک و عکس‌های شهید وحید جعفری





















بسم الله الرحمن الرحيم
خبرم بخبرم چنانچه آقاهاى رحمت جعفرى رحمت جعفرى سلام بر من کن و سلام منى چنانچه عالى الله الرعد اولاد تقا کن و
تعالى عزها هم و ايمى دارم که بر صفاى اسلام رسان دهم بود با شيد اگر کجوى چنانچه حال ابو جعفر عالى
جعفرى بود با شيد العز و الله سلامه و ختم و نه دعا گويزه شيا ز سو گمان به ما ختم ما و رسته اسلام
به رساله صحرايى با ما انوارده سلام به رساله سو گمان به ما انوارده سلام به رساله سو گمان به ما انوارده سلام
سلام به رساله صحرايى حلالى نوحين همه نيچه ما که یک و دو رنگ اسلام به رساله سو گمان به ما انوارده سلام
بوده تقا خبر ل بشو بود بخون نوح اللارده به نوحه به ما بود او ما گشته به ما بود به ما بود به ما بود به ما بود
ان ايمى شين و رسته من بر شيا لکن گيريم به ما بود او ما گشته به ما بود به ما بود به ما بود به ما بود
نامه ايمى بود بود چاه و در سال دفعه تقا با شو بر من
خبرم بخبرم





قطب عالم و قلوب محمد خنجر مبارک



بسم الله الرحمن الرحيم

این صفت نام ایگدا بن مسنون انصاری نویسنده کتابی میباشد که عبارت است از
نامش

بسم الله الرحمن الرحيم
تایخ و صفت نام
کامل

صفت نام و حدیثی ... فرزند ... شکرستان ...

مَنْ تَقَرَّرَ فِي كِتَابِ الْكَلْبِ طَرَاتِمًا فَتَوَدَّ أَنْ يَكُونَ فِي كِتَابِ الْكَلْبِ فَتَوَدَّ أَنْ يَكُونَ فِي كِتَابِ الْكَلْبِ
فَتَدَّ تَارَةً مَلِكِيَّةً لِمَنْ تَدَّ الْأَمْتَاءُ الْقُرُورِ

همین صفت است که در حدیث آمده است که هر که در روز شنبه روز شنبه را بخواند ...
بزرگی و سعادت ایگدا یافت و این صفت است که در حدیث آمده است که هر که در روز شنبه روز شنبه را بخواند ...

با در دست ... حضرت ...
اما این صفت را در حدیث آمده است که هر که در روز شنبه روز شنبه را بخواند ...

بار خدا ایگدا را بسیار دوست دارد که در صفت ایگدا ...
که هر که در روز شنبه روز شنبه را بخواند ...



این صفت را در حدیث آمده است که هر که در روز شنبه روز شنبه را بخواند ...

تلفیحات استعارات
سپاه پهلوانان
است: این صفت را در حدیث آمده است که هر که در روز شنبه روز شنبه را بخواند ...



دانشگاه را ترک کردم و به سواد کوه گریه گفتم همه آکری جعفری امیر ملت نام و اهل ملت رسول داد و نیکو خرد بود و من
و دوستی که برای والدین داشتم این است که مرا احسان کرده و با یحیی بیخنده گفتم برای آن که زندگی
مرا بگذرد و او ای چند بار در میان آن روزی که دارم این است که از من سینه مردم و چشمه ها را با زلفه از
تا با فقیه کردی... نیز او بیچ بود از دریا نغمه ها فقهی و گویا را می دیدی و رفت
و دوستی دیگر که برای والدین داشتم و دوستی که دارم این است که مرا گرسنه دهان دهان بجا آوردم که در کنار
خود مرا بیشتر و هیچ وقت میوه ها مال نمی آرد

داجم ۱۷/۷/۶۵
كُلِّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ
هر نفسی از سبب مرگ را، راهد همیشه

۱۶ اردیبهشت
۱۳۸۴
بیروت



فرم شماره یک (گواهی شهادت)
به: بنیاد شهید و امور ایثارگران - سازمان امور ایثارگران - سازمان امور ایثارگران
از: بنیاد شهید و امور ایثارگران - سازمان امور ایثارگران - سازمان امور ایثارگران
موضوع: گواهی

سرانجام و حقیقتی فرزندان رضای عشق روح ۲۴، ۲۵، ۲۶

بمنطقه محلیاتی شهر اعزام و در مورخ ۲۵، ۲۶، ۲۷ در عملیات کربلای ۴

در محمل شهادت بر اثر اصابت ترکش در کمر به ناحیه ۵-۵-۵

با شرح ذیل به مقام رفیع شهادت نائل آمده و علویان بصیر و صناد

مسرور میباید. شرح حادثه منجر به شهادت نامبرده کبر مرد ۱۳

بنیاد شهید و امور ایثارگران
فصل اول - منظور فرمایند
تایید شد
۲۹۹۹
۹۲/۱/۱۳



































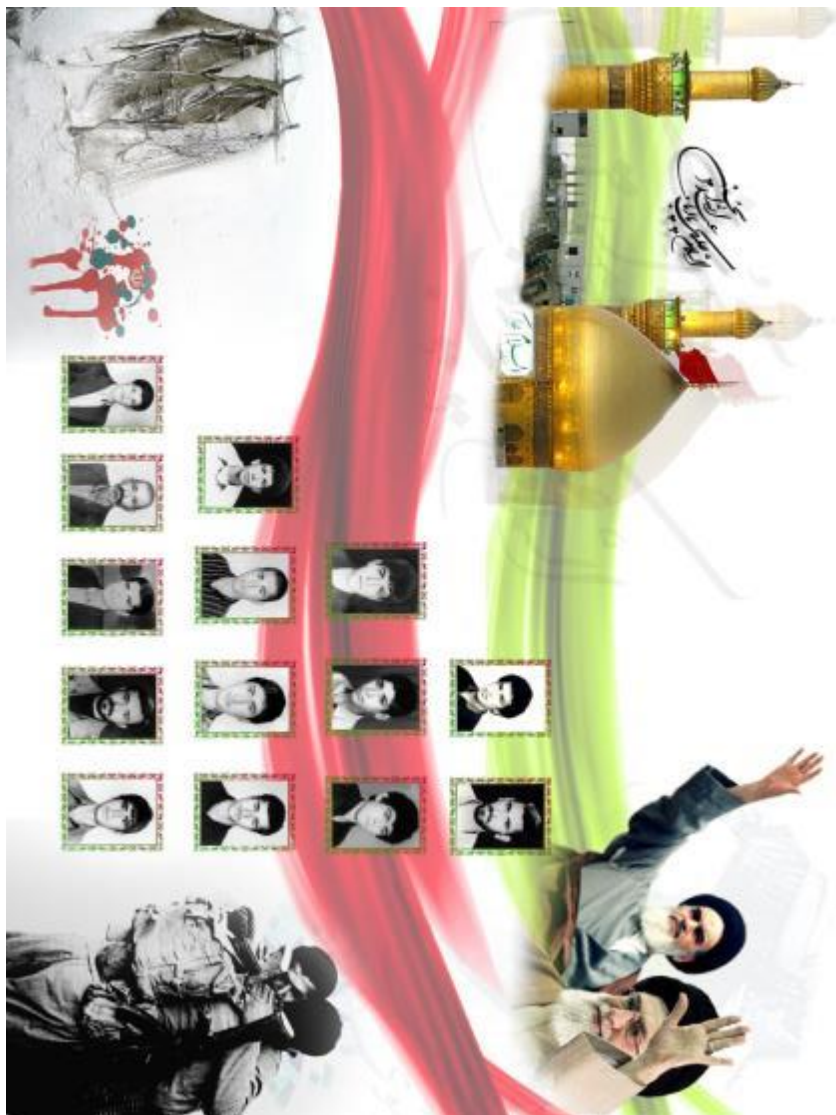














شهید گرانقدر نامدار امیری



شهید گرانقدر محمد باقر جعفری



شهید گرانقدر محمدعلی جعفری فرزند عوض



شهید گرانقدر محمد علی جعفری فرزند یعقوبعلی



شهید گرانقدر محمد علی جعفری فرزند حسین



شهید گرانقدر حمید رضا جعفری



شهید گرانقدر قاسمعلی



شهید گرانقدر فرج الله



شهید گرانقدر بهرام جعفری



شهید گرانقدر عین اله امینی (علی)



شهید گرانقدر عبدالرضا جعفری



شهید گرانقدر عباسعلی جعفری



شهید گرانقدر خداداد نظری (نظروند)



شهید گرانقدر وحید جعفری

آمار و اطلاعات شهدای گرانقدر شهر لیوئی بر اساس سال تاریخ شهادت

ردیف	نام و نام خانوادگی شهید	نام پدر	ولادت	شهادت	مکان
۱	عین الله (علی) امینی	حسین	۱۳۳۹	۱۳۶۰	شوش
۲	بهرام جعفری	عسکر	۱۳۴۳	۱۳۶۱	شلمچه
۳	عبدالرضا جعفری	عبدالعلی	۱۳۴۲	۱۳۶۳	سردشت
۴	محمدعلی جعفری	یعقوبعلی	۱۳۳۸	۱۳۶۴	فاو
۵	فرج الله جعفری	عزیزقلی	۱۳۴۷	۱۳۶۵	سد گتوند
۶	خداداد نظری - نظروند	سبزعلی	۱۳۴۹	۱۳۶۵	شلمچه
۷	وحید جعفری	علیرضا	۱۳۴۹	۱۳۶۵	شلمچه
۸	نامدار امیری	اکبر	۱۳۴۵	۱۳۶۵	سومار
۹	محمدعلی جعفری	حسین	۱۳۴۶	۱۳۶۶	سومار
۱۰	محمد باقر جعفری	حسین	۱۳۴۵	۱۳۶۶	سردشت
۱۱	محمدعلی جعفری	عوض	۱۳۴۶	۱۳۶۶	سردشت
۱۲	حمیدرضا جعفری	رضا	۱۳۴۸	۱۳۶۶	شلمچه
۱۳	قاسمعلی جعفری	محمدتقی	۱۳۴۷	۱۳۶۶	شلمچه
۱۴	عباسعلی جعفری	پنجعلی	۱۳۱۹	۱۳۶۶	خرمال
۱۵	قادر جعفری	موسی	۱۳۵۵	۱۳۷۶	سپاه زرقان
۱۶	جانباز محمد ربیع جعفری	صفرقلی	۱۳۴۲	۱۳۸۳	فاو- بیمارستان
۱۷	جانباز قدرت الله جعفری	ذبیح الله	۱۳۳۵	۱۳۹۶	طرح لیبک

روحشان شاد و یادشان گرامی

نمایی از آرامستان شهر لپوئی و گلزار مطهر شهدا



نثار ارواح مطهر شهدای اسلام عزیز و ایران سرفراز بخصوص شهدای

گرانقدر شهر لپوئی و شادی روح تمام اموات

صلوات و فاتحه



فرازی از وصیت نامه شهید وحید جعفری

.... بار خدایا تو را سپاس می گویم که توفیق به من دادی تا در جبهه در راه دین تو
بیکار کنم، بار الها از تو می خواهم که همه گناهان مرا ببخشی، بار الها من فقط برای
رضای تو به جبهه آمده ام نه از روی کبر و غرور و اگر در این راه لطف و عنایت
الهی شامل حالم شد و توفیق شهادت یافتم که خود اجر عظیمی است از خانواده ام
می خواهم که از این بابت هیچ ناراحت نباشند و اگر هم خواستند گریه کنند علی
اکبر و علی اصغر و قاسم و اهل بیت (ع) را در نظر خود جلوه دهند....

